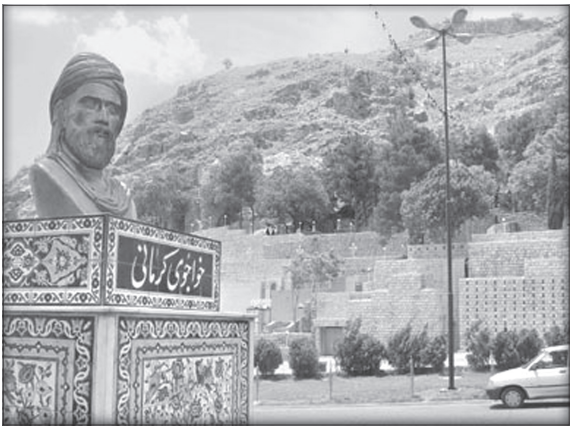


خواجوی کرمانی

✽ فاطمه امیرعزضی – لیسانس زبان و ادبیان فارسی



چرا خواجو آن آوازهای را که درخور اوست، در پهنه ادب ایران نیافته است؟ شاید تنها پاسخی که می‌توان به این پرسش داد این است که بخت خواجو بلند نبوده و در روزگار یکی از سخنوران ایران و جهان، یعنی حافظ، زندگی و شاعری کرده و نتوانسته در کنار شعر جاودانه حافظ، آن نام و آوازهای را که می‌باید، یابد.

به گمان من اگر خواجو هم‌زمان با خواجه نمی‌بود، ارزش سروده‌های او چنان که می‌سزد آشکار می‌شد و خواجوی کرمانی به آن پایه‌ای که شایسته اوست، دست می‌یافت.

خواجو شصت و اندی سال زندگی کرد. آرامگاه خواجو در جایی به نام تنگ الله اکبر (دروازه قرآن) نزدیک شیراز است. به سبب همین نام تنگ الله اکبر، بیتی به طنز گفته شد که مشهور است:

تن خواجوی کرمانی به شیراز
به تنگ افتاده است، الله اکبر

آثار خواجو عبارتند از:

۱- سام نامه به تقلید از شاهنامه فردوسی که سرگذشت سام نریمان و عشق‌ها و جنگ‌های اوست.

۲- مثنوی عاشقانه همای و همایون که درباره عشق شاهزاده ایران و شاهدخت چین است و بسیار زیباست که خواندن آن به شما پیشنهاد می‌شود. این منظومه برای چینی‌ها خیلی عزیز است و بارها به زبان چینی چاپ شده است.

۳- گل و نوروژ که داستان عشق و عاشقی شاهزاده ایران به نام نوروژ با دختر پادشاه روم به نام گل ودر آخر، رسیدن آن دو به هم است.

۴- روضه الانوار که در این منظومه از مرشد مستقیم خود شیخ امین الدین به بزرگی نام برده.

۵- کمال نامه که خواجه این مثنوی را به نام و به یاد پیشوای طریقت مرشدیه یعنی شیخ مرشد الدین ابواسحاق کازرونی آغاز نمود.

۶- گوهرنامه.

* نکته: در قدیم نخلبند به کسی می‌گفتند که از موم، انواع درخت‌ها و گل و میوه‌ها و چیزهای دیگر می‌ساخت.

به نام نقش بند صفحه‌ی خاک
ابوالعطا کمال الدین محمود، معروف به خواجوی کرمانی از شاعران بزرگ قرن هشتم است که در انواع شعر، طبعی توانا داشت و ذهنی وقاد.

وی از بزرگان کرمان بود که دوران کودکی خود را در آن شهر گذرانیده و سپس طی سفرهای طولانی از حجاز و مصر و شام و...، سپس رحل اقامت را در شیراز افکند.

مشهورترین لقبی که گذشتگان به خواجو داده‌اند «نخلبند شعرا» است. با توجه به معنی «نخلبند»چنین به نظر می‌رسد که چون خواجو در «سام‌نامه»از فردوسی و در «مثنوی‌ها»از نظامی و در «غزل»از سعدی تقلید و پیروی می‌کرده و نخستین شاعری است که سبک آفرینی کرده به «نخلبند شعرا»معروف و مشهور گردیده است. القاب دیگر که به خواجو داده‌اند ملک الفضلاء، ملک الکلام، خلاق المعانی می‌باشد. اما تخلص او در سروده‌هایش «خواجو» است. خواجو تلفظ دیگری از کلمه خواجه است که در گذشته برای ادب و احترام به اسم اشخاص اضافه می‌شد. اما تلفظ خواجو با پسوند «او»از خصوصیات زبانی مردم کرمان است.

خواجو، دست ارادت به شیخ الاسلام امین الدین محمد کازرونی می– دهد و به جهت ارادتی که به شیخ مرشد ابواسحق کازرونی – هرچند سالها بعد از او– از خود نشان می‌دهد، به لقب مرشدی مشهور می– گردد.

او شیخ امین الدین محمد کازرونی را ارادت ورزیده و بسیار او را مدح می‌کند و در قطعه معروفی با تعظیم و تکریم از وی یاد می‌کند و در قصیده‌ای با تبجیل و تجلیل بسیار، شیخ را بدین گونه ستوده:

پیر خود را چون از این ظلمت سرا کردم عبور

شمع جمع روشنان چرخ اعلی یافتم

حجت الاسلام امین الحق والدین کز جلال

پایه‌اش برتر ز هفتم چرخ خضرا یافتم

کز من دل مرده گشتم، زنده دل زو دور نیست

زانکه در انفاس او اعجاز عیسی یافتم
خواجو از جمله نخستین شاعرانی بوده که ساقینامه مستقل سروده و حافظ، این سنت را ادامه داده است.

از دیرباز مشهور بوده که:

«استاد سخن سعدی پیش همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو»

این مشابهت شعر حافظ و خواجو در چیست؟

۱- نزدیکی زمان با تفاوت یک نسل: یعنی خواجو متوفی ۷۵۳ بوده و خواجه حافظ متوفی ۷۹۲. پس بدین گونه می‌توان گفت از جهت فن شعری، حافظ را می‌توان از شاگردان خواجو به حساب آورد.

۲- هر دو مرید شیخ امین الدین کازرونی بوده‌اند.

۳- هر دو از ستایشگران شاه شیخ ابواسحاق اینجو بوده‌اند.

۴- سکونت هر دو در شیراز و به خاک رفتن هر دو در آنجا بوده است.

پس خواجو، مقدمه خواجه حافظ است و به جرأت می‌توان گفت بدون خواجو، خواجه را نداشتیم.



راز گل سرخ

✽ عالیه جهان‌بین

آغوشت را غنیمت می‌شمارم

واژه‌هایم را

و آن رازهای گل سرخ را

از چشمه سار درونم

– برمی‌چینم

و بر پیچک وجودت

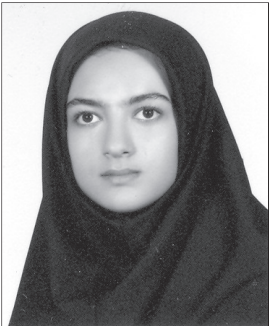
پیوند می‌زنم

شاید زیبایی‌هایمان

فراگیر شود

می‌خواهم وجودمان

دنیا را عطر آکین کند



تو خواندی شعر غمگین جدایی

✽ فاطمه امیدوار

شبی آمد که بی یاد تو بودم

دلَم را از وجودت من زدودم

دلَم را بی تو من آزاد کردم

شبی را بی تو من دل شاد کردم

در آن شب جز صفای دل ندیدم

و شادی را به جای غم خریدم

✽

در اول آسمان من تو بودی

امید جسم و جان من تو بودی

تو بودی هم صدا و همدم من

تو بودی قطره‌های شبنم من

دلَم را پر ز احساست نمودم

و چشمانم به چشمانت گشودم

ولی در چشم‌هایت من چه دیدم؟

که تلخی همه عالم چشیدم

مگر روزی که تو آواره بودی

همان آواره‌ی بیچاره بودی

من از غم‌های تو دوری گزیدم؟

و یا از کوچه‌هایت دل پریدم؟

به تو دل داده بودم عاشقانه

تو را در خواب می‌دیدم شبانه

توان جان شیرینم تو بودی

همه دینم و آیینم تو بودی

✽

ولی غیر از جفا چیزی ندیدم

و آگاهانه دل از تو بریدم

بریدم تا بدانی بی‌وفایی

تو خواندی شعر غمگین جدایی

در این دنیای پوچ و بی‌لیاقت

نبوده در تو تصویر صداقت

من از تو یک دل پر کینه دارم

همیشه لعن تو در سینه دارم

برو دیگر نمی‌خواهم ببینم

تو را در چشم‌های نازنینم



با من جهان

● رؤیا مدادیان

تو را دیدم ولی آواره بودی

پریشان حال و سنگین چاره بودی

صدای نازنینت را شنیدم

ز دیدارت ولی چیزی ندیدم

بیا تا روی زیباییا ببینم

گل صد بوسه از رویت بچینم

تو را همچون ستاره دوست دارم

چو گل‌های بهاره دوست دارم

خیال تو مرا دیوانه کرده

مرا آواره از هر خانه کرده

نمی‌خواهم که با یادت بمانم

نمی‌خواهم غمت گیرد نشانم

✽

تو را کردم صدا شاید بیایی

ولی دیدم که بار بی‌وفایی

تو را با هر چه باشی دوست دارم

دلَم را زیر پایت می‌گذارم

بیا با من بمان ای نازنینم

عزیزم، دلبرم، آیین و دینم

منم «رؤیا» که با یاد تو مستم

غرور خویش را با تو شکستم



کوله‌بار غروب

✽ محمود بهمنی

غروب آمد و انداخت کوله بارش را

به روی وسعت دریا تن غبارش را

چه روزهای قشنگی نیامده رفتند

و لحظه لحظه کشیدند انتظارش را

چه موج‌های غروری که سر به زیر شدند

که روی شانه‌ی دریا کشند بارش را

هزار و سیصد و اندی است جاده منتظر است

و قلعه‌ای که ندیده است تک سوارش را

کسی میان غزل‌های باد می‌رقصد

و تاخت می‌برد او اسب بالدارش را

به سمت قافیه‌هایی که سرخ می‌ریزند

به روی قامت دریاترین انارش را

دوباره درد به جان ترانه‌ها افتاد

غروب آمد و انداخت کوله بارش را

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی – هنری: **محمدعلی اصلاح‌پذیر**

